

بررسی و نقد کتاب «قَطْرُ النَّدى وَ بَلُّ الصِّدى»

بدالله رفیعی*

چکیده

کتاب قطر الندی و بل الصدی یک دوره نسبتاً کاملی از قواعد زبان عربی به ویژه نحو را در بر دارد که ابن هشام انصاری آن را در قرن هشتم هجری قمری به رشته تحریر در آورد و از آن زمان تاکنون شروح متعددی بر آن نوشته شده است و همواره یکی از منابع مهم درسی حوزه و دانشگاه به شمار می‌رود که این امر حاکی از اهمیت آن در یادگیری قواعد زبان عربی است. از این رو نگارنده بر آن شد تا از جهت محتوایی این اثر مهم را بررسی و افزون بر ذکر مزایا و نقاط قوت، با بهره‌گیری از آموزه‌های قواعد زبان عربی در کتب صرف و نحو پاره‌ای از کاستی‌های آن را ارزیابی کند. این کتاب مانند همه تالیفات بشری کاستی‌هایی دارد و یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که این کتاب با وجود نقاط قوت فراوان، دارای ابهاماتی است که بسیاری از دانشجویان عزیز را در یادگیری آن با مشکل مواجه ساخته است که شرح و ترجمه آن را به زبان فارسی ضروری می‌نماید و نگارنده به یاری خداوند متعال این مهم را به عهده گرفته و در شرف اتمام آن می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: قطر الندی و بل الصدی، ابن هشام، علم نحو

۱. مقدمه

در اهمیت زبان عربی همین بس که آفریدگار دانا و توانا پیام خود را در قالب زبان عربی بر آخرین پیامبرش نازل فرمود تا آن را به گوش جهانیان برساند. بدون شک تنها راه دستیابی به هدایت و نیل به سعادت، دانستن و به کار بستن قوانین قرآنی و احادیث نبوی و روایات ائمه علیهم السلام است. و با توجه به اینکه آنها به زبان عربی ادا شده، فهم معانی و مقاصد آنها موقوف بر دانستن علوم لغوی عربی، به ویژه نحو است که اگر اعراب نباشد

* استادیار گروه پژوهشی ترجمه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Rafiei_y20@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۱۲

در ؛ مقصود یا دشوار یا محال است. براین اساس در طول قرن‌های مختلف، علما و دانشمندان اسلامی در صدد تالیف کتاب‌های بوده‌اند تا از رهگذر آن بتوانند آموزش قواعد زبان عربی را برای دیگران ممکن سازند.

کتاب قَطْرُ النَّدى و بَلُّ الصِّدى از جمله این کتاب‌ها است که ابن هشام در قرن هشتم هجری قمری آن را تالیف کرد و از آن زمان تاکنون شروع متعددی بر آن نوشته شده است و اولین شرح را ابن هشام خود بر آن نگاشت و آن را «شرح قَطْرُ النَّدى و بَلُّ الصِّدى» نامید. این کتاب چاپ‌های مختلفی دارد که از نظر نگارنده بهترین آنها چاپی است که به وسیله محمد محی الدین عبد الحمید در انتشارات «المکتبه العصریه - بیروت» به سال ۱۹۹۴ میلادی - ۱۴۱۴ هجری قمری در ۶۵۷ صفحه به چاپ رسیده است. شیخ محمد محی الدین نیز شرح دیگری بر این کتاب و شرح آن در هامش کتاب افزوده است و آن را «الهدی بتحقیق شرح قَطْرُ النَّدى» نامیده است. وی در این کتاب شواهد قَطْرُ النَّدى را ترکیب کرده است و نیز به تفسیر و توضیح نکاتی پرداخته است که ابن هشام به صورت موجز و مختصر بدانها اشاره کرده یا از ایراد آنها صرف نظر کرده است. این کتاب از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که سایر کتب نحوی دیگر فاقد آن است.

در مورد ابن هشام و برخی آثار وی، پژوهش‌های معدودی انجام شده است. شوقی ضیف از جمله کسانی است که در کتاب «المدارس النحویة» آرای نحوی وی را مورد بررسی قرار داده است و دیگران در این زمینه از پژوهش وی بهره فراوان برده‌اند. مریم دلاور در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل و نقد شبه جمله در مغنی علامه ابن هشام انصاری» بیشتر انواع شبه جمله و متعلق آن را در نحو عربی بیان کرده‌اند و علی رغم عنوان مقاله به کتاب مغنی نپرداخته است. مقاله‌ای تحت عنوان «دراسة و نقد لکتاب مغنی اللیب عن کتب الأعراب» توسط سید علی میرلوحی و اختر علوی نوشته شده است، محققان در این مقاله ضمن معرفی کتاب مذکور آن را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. غلامرضا فخر در مقاله‌ای تحت عنوان «سیری در منهج و روش نحوی ابن هشام» نقش برجسته ابن هشام را در تاریخ نحو عربی و پیشرفت و احیای آن بیان کرده است، ولی علی‌رغم اینکه کتاب شرح قَطْرُ النَّدى همواره یکی از منابع مهم درسی حوزه و دانشگاه به شمار می‌رود، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است. در این نوشته کوشش شده است به لحاظ شکلی و ظاهری و نیز از جهت محتوایی، به جنبه‌های قوت و ضعف این اثر پرداخته شود و این موارد به مخاطبان این کتاب که بیشتر دانشجویان رشته زبان و ادبیات

عربی‌اند ارائه شود. بر این اساس سخن را با مختصری در مورد زندگی پرفراز و نشیب این شخصیت نحوی آغاز کرده که هر چه در مورد دانشمندانی چون او سخن رود نامکرر است.

۲. زندگی و شخصیت ابن هشام

ابو محمد جمال الدین عبدالله بن یوسف بن احمد بن هشام انصاری خزر جی مصری در سال ۷۰۸ ه.ق. در قاهره متولد شد و همانجا پرورش یافت. کنیه‌ی وی ابن هشام است. ابن حجر عسقلانی که یک سده پس از وی می‌زیسته است در کتابش با نام «الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة» در باره او چنین می‌نویسد: وی ملازم شهاب الدین عبد اللطیف مرحل گشت و دیوان زهیر را نزد ابو حیان غرناطی اندلسی خواند. وی همچنین مدتی در محضر درس ابن سراج، ابن جماعة، تاج تبریزی و تاج فاکهانی حاضر شد. وی در علم نحو به مرحله‌ای رسید که بر تمام همگنان خود، حتی بر استادانش، برتری یافت و شاگردان زیادی را در مصر تربیت کرد. (عسقلانی، ۱۴۱۴ ه.ق: ۳۰۸/۲)

یکی از نکات قابل تامل در زندگی او تغییر مذهب اوست که برخی معتقدند او برای رسیدن به هدف خود از تغییر مذهب ابایی نداشت، وی ابتدا حنفی مذهب بود سپس به مذهب شافعی درآمد و در قبه منصوریه درس تفسیر قرآن می‌گفت و چون نتوانست در مدارس شافعی به مقام والایی دست یابد مذهب خود را به حنبلی تغییر داد و در مدارس حنابله به تدریس مشغول گشت. (عمر فروخ ۱۹۸۹ م: ۷۸۱/۳)

ابن هشام در نحو پیرو مکتب بغداد است (شوقی ضیف، بی تا: ۳۴۷) و نسبت به مکتب بصری و کوفی تعصب خاصی ندارد. بلکه گاهی نظر آنها را می‌پذیرد و گاهی نظر آنها را رد می‌کند. می‌توان گفت ابن هشام در اندیشه و تفکر عربی همیشه آزاد بود و خود را اسیر مکتب و روش خاصی نکرد، هر چند وی در بسیاری از آثار نحوی خود بیشتر آراء نحویان بصره را برگزیده است ولی باید اذعان کرد به اینکه انتخاب آراء نحویان بصره بر اساس شناخت کامل و صحیح و استنباط و تحلیل دقیق نظریات مطرح شده بود و از روی تعصب کورکورانه و عدم شناخت سبک آنها نبود کما اینکه در مواردی نظر نحویان بصره را به کلی رد می‌کند و آرای رقبای آنها یعنی کوفیان را بر آنها ترجیح می‌دهد.

ابن هشام در علم لغت و نحو سرآمد زمان خود بود و تالیفات بسیار با ارزشی از خود به جای گذشته است که نکات مهم و مباحث دقیق و استنباطات شگفت آور او حاکی از اطلاعات سرشار و توانایی فوق العاده او در این علم است. سیوطی به نقل از ابن خلدون

می‌نویسد: «اکنون که ما در مغرب هستیم خبردار شدیم که در مصر دانشمندی در زبان عربی ظهور کرده است که در علم نحو از سیبویه داناتر است». (سیوطی، ۱۹۷۹م: ۶۹/۲) پر واضح است که ابن هشام برترین دانشمند نحوی زمان خود بوده است و نقش وی در تحول و تطور نحو و احیای آن غیر قابل انکار است. با تامل در آثار وی می‌توان به صدق این مدعا پی برد، همچنان که از آثار او پیداست وی هنگام بیان مسائل نحوی، ضمن بررسی آراء دیگر نحویان نظر آنها را تایید و گاهی با ذکر دلایل متعدد اسالیب نحوی آنان را به شیوه‌های مختلف مورد نقد قرار می‌دهد که این امر حاکی از کثرت اطلاع و تبحر فوق العاده‌ی او بر مسائل نحوی است.

ابن هشام علاوه بر نحو در شعر تبصر خاص داشت که اشعاری از او به جای مانده است. وی در شب جمعه پنجم ذی القعدة سال ۷۶۱ه.ق در گذشت و در باب النصر (مقبره صوفیه) در قاهره دفن شد و شاعران زیادی از جمله ابن نباته مصری در رثای او شعر سروده‌اند. (عكاوى، رحاب خضر، ۱۹۹۳م: ۱۱۱/۳)

ابن هشام آثار ارزشمند زیادی را از خود به جای گذاشت که همین آثار باعث شد تا نامش در صفحات کتب علمی و دینی و ادبی جهان اسلام با حروف برجسته و زیبا ثبت گردد. با تامل در آثار ابن هشام که دانشمندان آن را دیده و از آن آگاهی یافته‌اند و برخی از آنها، بارها به چاپ رسیده است و اکنون به عنوان منبع درسی در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود به خوبی پیداست که ابن هشام در علم نحو و لغت و بلاغت و علوم عربی استاد کامل بوده است.

در بین آثار وی، کتاب «قَطْرُ النَّدَى وَ بَلُّ الصَّدَى» به دلایلی که در این پژوهش ذکر خواهد شد از مهمترین آثار او به شمار می‌رود. این کتاب در بین کتب صرفی و نحوی از ویژگی‌های منحصر به فرد برخوردار است. با بررسی این کتاب می‌توان گفت ابن هشام بیشتر نقش معلم را داشته است تا مولف، چون وی ابتدا قاعده را ذکر می‌کند سپس آن را در قالب مثالی از قرآن کریم، احادیث نبوی و یا بیت شعری توضیح می‌دهد و شاید این امر یکی از دلایل متعددی باشد که این کتاب هنوز هم یکی از کتب مهم و شایع جهت تدریس باشد.

قَطْرُ النَّدَى وَ بَلُّ الصَّدَى نام کتابی است با صفحاتی اندک؛ ابن هشام آن را برای مبتدیان تالیف کرده و آن با حجم اندک؛ خود اصول مهم نحو را در خود جای داده است، ابن هشام بعد از نوشتن آن دریافت اختصار و کوتاهی کلام در آن یادگیری نحو را با دشواری مواجه ساخته، لذا تصمیم گرفت خود بر این کتاب شرحی بنویسد و نام آن را «شرح قَطْرُ النَّدَى وَ

بل الصدی» نهاد. ابن هشام در مقدمه این کتاب علت نگارش شرح آن را چنین بیان می‌کند: «بعد از نوشتن کتاب «قطر الندی و بل الصدی» نکاتی را در شرح آن بیان می‌کنم تا ابهامات آن را رفع و پیچیدگی‌های آن را بیان کند. این نکات تکمله‌ای بر شواهد آن و تنمهای بر فوائد آن است برای کسی که در یادگیری نحو به آن بسنده کند کافی است و جویندگان علم عربی را به مقصد می‌رساند». (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۳۶)

ابن هشام این شرح را همراه با متن قطر الندی در یک کتاب تدوین کرد و در مقابل متن اصلی کتاب حرف «ص» و شرح آن حرف «ش» را نگاشت تا شرح از متن کتاب قابل تمییز باشد. در این کتاب بیشتر مباحث نحوی ذکر شده است، البته بخشی نیز به مباحث صرفی چون: مشتقات، وقف و همزه وصل اختصاص یافته است.

ابن هشام در تنظیم باب‌ها و ترتیب مطالب جز مواردی اند؛ روش مشهور الفیه ابن مالک و شروح آن را اتخاذ کرده است؛ به عنوان مثال او اعراب فعل مضارع را بعد از اعراب فرعی کلمات معرب ذکر کرده، در حالی که در الفیه و شروح آن این مبحث همراه با مباحث پایانی ذکر شده است و نیز از آنجا که منادی، خود یکی از انواع مفعول به است آن را بعد از مفعول به آورده است و حال آن که ابن مالک و شارحین الفیه، منادی را بعد از توابع ذکر کرده‌اند. البته اختلافات اند؛ دیگری بین کتاب قطر الندی و الفیه وجود دارد ولی این اختلافات اند؛ مانع مشابهت این دو کتاب نمی‌شود.

۳. ویژگی‌های کتاب شرح قطر الندی و بل الصدی

۳-۱. اختصار

ابن هشام در کتاب شرح قطر الندی و بل الصدی مباحث نحوی را به صورت مختصر و در عین حال بسیار واضح بیان کرده است که خواننده در زمان اند؛ مطالب زیادی را می‌تواند بخواند و از آنجا که مطالب در این کتاب بدون ابهام و پیچیدگی ذکر شده است می‌توان گفت متعلم در خواندن آن نیازی به استاد، ندارد.

به عنوان نمونه به چند مورد از مباحث این کتاب که ویژگی اختصار در آن هویدا است، اشاره می‌شود:

– مجوزهای ابتدای به نکره: ابن هشام در کتاب شرح قطر الندی در بحث مجوزهای ابتدای به نکره فقط به عام و خاص اشاره می‌کند (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۰۳) در حالی که ابن مالک

شش مورد ذکر کرده و ابن عقیل در شرح خود بر الفیه ابن مالک به بیست و چهار مورد اشاره کرده است. (ابن عقیل، ۱۳۶۷: ۱/۲۱۵-۲۲۷)

شاید اختصار گویی ابن هشام در این بحث از آن جهت است که تمام مجوزهای که دیگران ذکر کرده‌اند در نهایت به این دو مجوز ختم می‌شود کما این که ابن هشام خود به این مطلب اشاره می‌کند و می‌نویسد: برخی از نحویان برای مجوز ابتدای به نکره صورت‌های مختلفی ذکر کرده‌اند و برخی از متاخرین سی و چند مورد ذکر کرده‌اند و برخی از آنها معتقدند که تمام مجوزها به عام و خاص بر می‌گردد که در این امر باید تأمل کرد. (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۰۴)

هر چند ابن هشام به صراحت نظر خود را در این مورد ذکر نکرده ولی مثال‌های که آورده بیانگر این است که وی به آن معتقد بوده است چون در شرح مثال‌ها می‌گوید: در عبارات «مارجل فی الدار» و «أله مع الله» (النمل/۶۱) مبتدا عام است چون در سیاق نفی و استفهام قرار گرفته است و در عبارات «لعبد مؤمن خیر من مشر»؛ (بقره/۲۲۱) خمس صلوات کتبهن الله فی الیوم و اللیلة» مبتدا خاص است چون در آیه شریفه موصوف و در حدیث شریف مضاف است (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۰۳-۲۰۴)

- شروط عمل «ما» شبیه به لیس: ابن هشام از شروط عمل «ما» شبیه به لیس فقط سه شرط را ذکر کرده است: ۱- اسم بر خبر مقدم نباشد ۲- با «إن» زائد همراه نباشد ۳- خبر آن با «إلا» همراه نباشد (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۴۳) و ابن مالک علاوه بر سه شرط مذکور شرط چهارمی را ذکر کرده است و آن عدم تقدم معمول خبر، مگر آنکه ظرف باشد و ابن عقیل بر آن چهار شرط دو شرط دیگر افزوده است: ۱- «ما» تکرار نشده باشد ۲- خبر آن مثبت نشده باشد. (ابن عقیل، ۱۳۶۷: ۱/۳۰۳-۳۰۷)

ابن هشام در مبحث حذف عائد صله، حالات مختلف را با مثال بیان می‌کند وی می‌گوید: «وفی هذا الفصل تفاصيل كثيرة لا یلیق بها هذا المختصر» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۱۱)

- عدم ذکر برخی باب‌ها: یکی دیگر از موارد اختصار، عدم ذکر برخی باب‌های نحو است، البته بسیاری از مباحث صرفی ذکر نشده است ولی از مباحث نحوی؛ نیز باب «افعال مقاربه» و «تحذیر و اغراء» و «اختصاص» به چشم نمی‌خورد.

۲-۳. تفصیل در مواقع ضروری

هر چند همچنان که ذکر شد ابن هشام در کتاب قطرانندی طریق اختصار را پیش گرفته است ولی در برخی موارد که ضرورتی احساس کرده مباحث را با تفصیل بیان کرده است

به گونه‌ای که در دیگر کتب نحوی این تفصیل دیده نمی‌شود. به عنوان مثال در مورد شرایط عمل «لا» شبیه به لیس در شرح ابن عقیل به سه مورد اشاره شده است: ۱- اسم و خبر نکره باشند ۲- خبر بر اسم مقدم نشده باشد ۳- نفی با «إلا» نقض نشده باشد. (ابن عقیل، ۱۳۶۷: ۱/۳۱۳-۳۱۶) ولی در شرح قطراندی علاوه بر سه شرط مذکور شرط دیگری نیز ذکر شده است و آن عبارت است از: «لا» شبیه به لیس فقط در شعر عمل می‌کند و در نثر عمل نمی‌کند. (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۴۶)

شرایط عمل مصدر از مباحثی است که ابن هشام در این کتاب به تفصیل بیان کرده است وی برای عمل مصدر هشت شرط قائل شده است که عبارتند از: ۱- بتوان به جای آن فعل با «أن» یا «ما» مصدری قرار داد. ۲- مصغر نباشد ۳- لفظ مصدر نباشد نه ضمیر آن ۴- محدود نباشد [مراد از «محدود» مصدر مره است]. ۵- موصوف نباشد ۶- محذوف نباشد ۷- بین مصدر و معمولش فاصله نباشد ۸- معمول مقدم بر آن نباشد. (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۴۳۲-۴۴۱) در حالی که در شرح ابن عقیل فقط به یک مورد اشاره شده است (ابن عقیل، ۱۳۶۷: ۲/۹۳)

۳-۳. تعاریف منطقی

یکی از ویژگی‌های خاص کتاب شرح قطراندی تعاریفی است که ارائه می‌دهد. این تعاریف مصداق بارز تعاریف منطقی؛ یعنی جامع افراد و مانع اغیار است. ابن هشام در تعریف مبتدا می‌نویسد: «المبتدأ هو الاسم المجرد عن العوامل اللفظية للاسناد» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۰۱) مبتدا اسمی است مجرد از عوامل لفظی اسناد، اسم در این تعریف شامل صریح و غیر صریح می‌شود مانند: «زید قائم» و «أن تصوموا خیر لکم» (بقره/۱۸۴) مراد از «مجرد بودن از عوامل لفظی این است که عامل رفع مبتدا، معنوی است و مراد همان ابتدائیت است و مراد از ذکر اسناد، این است که مبتدا می‌تواند مسند و مسند الیه باشد. مانند: «زید قائم» و «أقائم الزیدان».

ابن هشام در تعریف اسم نکره تعریف خاصی را ارائه می‌دهد و می‌گوید: اسم نکره عبارت است از اسمی که شامل افراد هم جنس خود می‌شود که گاهی افراد جنس موجود و گاهی مقدر است، مانند «رجل» که بر هر حیوان ناطق مذكر دلالت دارد و افراد جنس آن موجود است و «شمس» که افراد موجود نیست ولی اگر موجود باشد می‌توان شمس را بر آن اطلاق کرد. (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۶۶)

ابن هشام در تعریف توابع می‌نویسد: «التوابع عبارة عن الكلمات التي لا يمسها الاعراب إلا على سبيل التبع لغيرها» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۴۶۹) این بهترین تعریف در باره تابع است چون تمام معمول‌ها در اخذ اعراب متأثر از عامل لفظی یا معنوی هستند ولی توابع فقط به جهت تبعیت از متبوع اعراب می‌پذیرند و نکته دیگر این که در تعریف ابن هشام لفظ «کلمات» آمده است که شامل اسم و فعل نیز می‌شود.

ابن عقیل تابع را اینگونه تعریف می‌کند: «التابع الاسم المشار ؛ لما قبله فى اعرابه مطلقا» (ابن عقیل، ۱۳۶۷: ۱۹۰/۲) با دقت نظر در این تعریف کاملا معلوم و مشهود است که تعریف ابن عقیل علاوه بر این که ابهام دارد، بر آن اشکال اساسی و عمده وارد است چون وی بر این اساس تابع را فقط اسم دانسته است ولی پر واضح است که گاهی بدل فعل است. مانند آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (فرقان/۶۸ و ۶۹) (و هر کس یکی از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید؛ عذابش در قیامت مضاعف می‌گردد) در این آیه شریفه فعل (يُضَاعَفُ) بدل است برای فعل (يَلْقَى) و از سوی دیگر برای رفع ابهام موجود در این تعریف کلمه «مطلقا» را ذکر کرده است و در توضیح آن می‌گوید: «فیدخل فى قولك الاسم المشار ؛ لما قبله فى اعرابه سائر التوابع و خبر المبتدأ نحو زيد قائم و حال المنصوب نحو ضربت زيدا مجردا و يخرج بقولك مطلقا الخبر و حال المنصوب فإنهما لا يشاركان ما قبلهما فى اعرابه مطلقا بل فى بعض أحواله بخلاف التابع فإنه يشار ؛ ما قبله فى سائر أحواله من الإعراب نحو مررت بزید الکریم و رأیت زيدا الکریم و جاء زید الکریم» (ابن عقیل، ۱۳۶۷: ۱۹۰/۲) که این توضیح نیز خالی از ایراد نیست چون «مشارکت در اعراب» با «تبعیت در اعراب» تفاوت بسیاری دارد و حال منصوب با توجه به مثالی که زده است قطعا مراد صاحب حال منصوب مورد نظر است.

۳-۴. دفع دخل مقدر

منظور از دفع دخل مقدر دفع اشکال یا پاسخ دادن به سؤالی است که از جانب کسی مطرح نشده است، اما گوینده یا نویسنده بر این باور است که چنین اشکال یا سؤالی قابل طرح است، بنا بر این پیش از آن که از سوی کسی مطرح شود به دفع یا پاسخ دادن به آن می‌پردازد. از آنجا که شیوه‌ی ابن هشام در شرح قطرانندی کاملا استدلالی است، و به سؤالات موجود پاسخ داده است، لذا با این شیوه خواسته است به سؤالات مقدر نیز پاسخ داده باشد.

ابن هشام در تعریف کلمه می‌گوید: «الكلمة قول مفرد» سپس به دو سوال مقدر چنین پاسخ می‌دهد: «فإن قلت: فلم لا اشتربت في الكلمة الوضع، كما اشترط من قال: الكلمة، لفظ وضع لمعنى مفرد؟ قلت: إنما احتاجوا إلى ذلك لأخذهم اللفظ جنسا للكلمة واللفظ ينقسم إلى موضوع ومهمل فاحتاجوا إلى الاحتراز عن المهمل بذكر الوضع ولما أخذت القول جنسا للكلمة - وهو خاص بالموضوع - أغناني ذلك عن اشتراط الوضع.

فإن قلت فلم عدلت عن اللفظ إلى القول قلت لأن اللفظ جنس بعيد لانطلاقه على المهمل والمستعمل كما ذكرنا والقول جنس لاختصاصه بالمستعمل واستعمال الأجناس البعيدة في الحدود معيب عند أهل النظر» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۳۷-۳۸)

اگر کسی پرسد چرا در تعریف «کلمه» مانند دیگران نگفتی: کلمه، لفظی است که برای معنای مفرد وضع شده است؟ پاسخ این است که آنها چون لفظ را جنس کلمه قرار دادند و لفظ نیز به مهمل و مستعمل تقسیم می‌شود، کلمه‌ی وضع را ذکر کرده‌اند تا مهمل را شامل نشود ولی در این تعریف؛ قول جنس کلمه واقع شده است نه لفظ و قول فقط شامل کلمات مستعمل می‌شود لذا نیازی به ذکر وضع نیست.

اگر کسی پرسد چرا در تعریف کلمه به جای «لفظ» از قول استفاده کردی پاسخ این است که لفظ جنس بعید است چون مستعمل و مهمل را شامل می‌شود ولی قول فقط شامل مستعمل می‌شود. پس در تعریف، از جنس قریب استفاده کردم چون جنس بعید به نزد اصحاب نظر عیب است.

شکل نوین این شیوه همان روش تدریس پرسش و پاسخ است که امروزه یکی از شیوه‌های موفق در تدریس است. رشید شرتونی در کتاب مبادی العربیه از این شیوه مدد گرفته است، آنجا که قبل از شروع هر درس ابتدا سؤالاتی طرح می‌کند سپس به آن پاسخ می‌دهد. ابن هشام نه تنها در بیان قواعد نحوی که گاهی برای بیان معنای یک لغت این شیوه را نیز به کار می‌برد. در مبحث اسماء سنته می‌گوید: «وهي أبوه وأخوه وحموها وهنوه وفوه وذومال» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۸۹) همچنانکه پیداست این اسماء مضاف به ضمیر شده است ولی «حم» بر خلاف سایر اسماء که مضاف الیه آنها ضمیر مفرد مذکر غایب است، مضاف الیه آن ضمیر مفرد مؤنث غایب است، قبل از اینکه سؤالی در این خصوص مطرح شود ابن هشام می‌گوید: «وإنما قلت وحموها فأضفت الحم إلى ضمير المؤنث لأبين أن الحم أقارب زوج المرأة كأبيه وعمه وابن عمه» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۹۲) «حم» را به ضمیر مؤنث اضافه کردم تا بیان کنم که آن بر خویشاوندان شوهر زن مانند پدر شوهر یا عمو و پسر عموی شوهر اطلاق می‌گردد.

۳-۵. نقد

یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب شرح قطر الندی نقد است، ابن هشام در مواضع مختلف این کتاب آراء نحویان را مطرح کرده و آنها را در بوته نقد نهاده و نیز نظر خود را در ارتباط اختلاف آراء موجود گاهی صریحا، و گاه تلویحا بیان داشته است. از آنجا که ابن هشام وابسته به مکتب خاصی نیست، در نقد آراء نحویان کاملا آزاد عمل کرده و هیچ‌گاه اسیر مکتب، فرد یا افراد و روش نحوی خاصی نشده و هرگز در این باره تعصب نشان نداده است. ابن هشام در بررسی آراء نحویان مواضع مختلفی اتخاذ کرده است. برای استشهاد به این موارد در کتاب شرح قطر الندی مثال‌های متعددی را می‌توان یافت که در اینجا فقط به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود.

۳-۶. ترجیح و تضعیف

ابن هشام آنجا که در مسأله‌ای بین نحویان اختلاف نظر وجود دارد ابتدا آراء مختلف را نقل می‌کند سپس با بررسی آنها یک یا چند نظر را بر دیگر آراء ترجیح می‌دهد و به عنوان رای برتر برمی‌گزیند. البته در ترجیح یا تضعیف آراء کاملا مستدل عمل می‌کند و برای هر کدام دلایل نقلی و عقلی می‌آورد به عنوان مثال در بحث عامل رفع فعل مضارع می‌گوید: نحویان در مرفوع بودن فعل مضارع وقتی عامل جزم و نصبی وجود نداشته باشد اتفاق نظر دارند ولی در عامل رفع آن اختلاف نظر دارند. سپس چهار نظر مختلف را بیان می‌کند و می‌گوید:

۱- فراء و اصحابش عامل رفع آن را عدم وجود عامل نصب و جزم می‌دانند.

۲- کسانی معتقد است عامل رفع، حروف مضارعه است.

۳- ثعلب می‌گوید شباهت آن با اسم عامل رفع آن است.

۴- نظر بصری‌ها بر آن است که چون می‌تواند در محل اسم قرار بگیرد پس مرفوع است و به همین دلیل چون بعد از حروف «أن، لن، لم و لما» واقع می‌شود مرفوع نیست چون اسم بعد از این حروف واقع نمی‌شود.

ابن هشام بعد از ذکر آراء مختلف به نقد آنها می‌پردازد و نظر فراء و اصحابش را بر دیگر آراء ترجیح می‌دهد و می‌گوید: قول اول اصح اقوال است، چون بیشتر نحویان همین سخن را می‌گویند و در تضعیف اقوال دیگران این گونه استدلال می‌آورد: نظر کسانی باطل است چون هیچ‌گاه جزء یک شیئی در کل آن عمل نمی‌کند و نیز قول ثعلب چون شباهت فعل مضارع با اسم فقط می‌تواند دلیل بر معرب بودن آن باشد نه نوع اعراب آن و اگر چنین

باشد هر نوع اعراب دلیلی را می‌طلبد و از سوی دیگر بنا بر قول کسایی و ثعلب فعل مضارع همیشه باید مرفوع باشد چون شباهت آن با اسم و وجود حرف مضارع امر ثابت است پس این صحیح نیست. و قول بصری‌ها را به این دلیل رد می‌کند که فعل مضارع بعد از «هلا» که حرف تحذیر است مرفوع است و حال آنکه حرف تحذیر مختص فعل است و بر سر اسم داخل نمی‌شود. (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۱۱-۱۱۰)

۳-۷. اصطلاحات نقدی

اصطلاحاتی که ابن‌هشام در نقد آراء نحویان از آن استفاده کرده متعدد است و می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:

۳-۷-۱. اصطلاحات مثبت

اصطلاحات مثبت اصطلاحاتی است که ابن‌هشام در تایید یا تحسین نحویان از آن استفاده کرده است و آن بر اساس شدت و ضعف تایید متفاوت است:

- الصحیح: ابن‌هشام در مبحث اسم علم اختلاف نظر کوفیان و بصریان را در خصوص تبعیت لقب از اسم علم و اضافه شدن اسم به لقب، بیان می‌کند و در نهایت با واژه «الصحیح» نظر کوفیان را تایید می‌کند و در ادامه بیان می‌دارد هرچند در کلام عرب اضافه بیشتر استعمال شده است ولی تبعیت لقب از اسم بر اساس قاعده است.

«وإذا اجتمع الاسم مع اللقب وجب في الأفضح تقديم الاسم وتأخير اللقب ثم إن كانا مضافين كعبد الله زين العابدين أو كان الأول مفرداً والثاني مضافاً كزيد زين العابدين أو كان الأمر بالعكس كعبد الله قفة، وجب كون الثاني تابعاً للأول في إعرابه إما على أنه بدل منه أو عطف بيان عليه وإن كانا مفردين كزيد قفة وسعيد كرز فالكوفيون والزجاج يجيزون فيه وجهين أحدهما إتيان اللقب للإسم كما تقدم في بقية الأقسام والثاني إضافة الاسم إلى اللقب وجمهور البصريين يوجبون الإضافة والصحیح الأول والإتيان أقيس من الإضافة والإضافة أكثر». (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۷۴-۱۷۳)

- اولی: در مبحث اسم غیر منصرف با استفاده از واژه «اولی» مثال خود را از مثال‌های دیگر نحویان برتر می‌داند و علت آن را چنین بیان می‌کند:

«وتمثیلی فی الأصل بقولی بأفضلکم اولی من تمثیل بعضهم بقوله «مررت بعثماننا» فإن الإعلام لا تضاف حتی تنکر فإذا صار نحو عثمان ذکرة زال منه أحد السبب المانعین له من الصرف وهو العلمیة فدخل فی باب ما ینصرف ولیس الکلام فیه بخلاف أفضل فإن مانعه

من الصرف الصفة ووزن الفعل وهما موجودان فيه أضيفته أم لم تضفه» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۰۳-۱۰۴)

در این خصوص مثال من (بِأَفْضَلِكُمْ) از مثال برخی نحویان (مَرَرْتُ بِعُثْمَانِنا) برتر است چون عثمان اسم علم است، اسم علم در صورتی مضاف می‌شود که نکره باشد و اگر عثمان نکره باشد یکی از علت‌های غیر منصرف بودن (تعریف) را از دست می‌دهد لذا منصرف می‌شود و مضاف شدن تأثیری در آن ندارد ولی (أَفْضَل) به خاطر دو علت فرعی (وصف و وزن فعل) غیر منصرف است و در صورتی که مضاف واقع شود باز هم دو علت در آن موجود است و هیچ کدام زایل نمی‌شود.

۳-۷-۲. اصطلاحات منفی

اصطلاحات منفی اصطلاحاتی است که ابن هشام در رد یا تضعیف نحویان از آن استفاده کرده است و آن نیز بر اساس شدت و ضعف رد متفاوت است:

- لیس بالقوی: ابن هشام در مبحث مفعول معه در جملاتی چون «کن انت و زیدا کالأخ» نصب را بر عطف ارجح می‌داند سپس با نقد نظر اخفش که معتقد است عطف و نصب هر دو به یک اندازه جایز است می‌گوید: «و عن الاخفش إجازة مطابقتهما قیاسا علی العطف و لیس بالقوی»

- زعم و هو وهم: در خصوص مبنی بر فتح بودن کلمه «أمس» نظر زجاجی را کاملاً مردود می‌داند و معتقد است آنچه او می‌پندارد وهم و خیالی بیش نیست.

وزعم الزجاجی أن من العرب من یبنی أمس علی الفتح وأنشد علیه قوله: «مذ أَمَسَا» وهو وهم، والصواب ما قدمنا من أنه معرب غیر منصرف وزعم بعضهم أن أَمَسَا فی البيت فعل ماض وفاعله مستتر والتقدير: «مذ أَمَسَى المساء» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۴۹)

- غلط: در مبحث جزم فعل مضارع بعد از طلب بعد از آن که نظر خود را در خصوص رفع فعل مضارع بعد از نفی و خیر مثبت بیان می‌کند صاحب «الجمل» را به اشتباه متهم می‌کند و با استفاده از واژه «غلط» می‌گوید:

«ولو كان المتقدم نفياً أو خبراً مثبتاً لم یجزم الفعل بعده فالأول نحو ما تأتينا تحدثنا برفع تحدثنا وجوبا ولا یجوز لك جزمه وقد غلط فی ذلك صاحب الجمل» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۴۷)

ولإعمالها أربعة شروط أن يتقدم اسمها وأن لا یقترن خبرها بإلا وأن یكون اسمها وخبرها نکرته وأن یكون ذلك فی الشعر لا فی النثر فلا یجوز إعمالها فی نحو: «لا أفضل منك

أحد» ولا فی نحو: «لا أحدٌ إلا أفضل منك» ولا فی نحو: «لا زیدٌ قائم ولا عمرو» ولهذا غلط المتنبي فی قوله:

إذا الجود لم يرزق خلاصا من الأذى فلا الحمد مكسوبا ولا المال باقيا

(ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۴۶)

همچنان که ملاحظه می شود ابن هشام در مورد نظریه و عقیده خود با اعتماد به نفس کامل سخن می گوید و بی پروا بر شاعری چون متنبي می تازد و او را به اشتباه در قواعد نحوی متهم می کند.

- خلافا: در مبحث معنی حروف ناصب فعل مضارع معتقد است که «لن» بر ابد و تاکید دلالت ندارد، هرچند زمخشری به آن معتقد است.

«و لن حرف يفيد النفي والاستقبال بالاتفاق ولا يقتضى تأبيدا خلافا للزمخشرى فى نموذجه ولا تأكيدا خلافا له فى كشافه بل قولك لن أقوم محتمل لأن تريد بذلك أنك لا تقوم أبدا وأنك لا تقوم فى بعض أزمنة المستقبل وهو موافق لقولك لا أقوم فى عدم إفادة التأكيد» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۱۲)

و با استفاده از همین واژه نظر کوفیان را رد می کند و می گوید:

«والنصب فى هذه المواضع وما أشبهها بأن مضمرة بعد حتى حتما لا بحتى نفسها خلافا للكوفيين لأنها قد عملت فى الأسماء الجر كقوله تعالى حتى مطلع الفجر حتى حين فلو عملت فى الأفعال النصب لزم أن يكون لنا عامل واحد يعمل تارة فى الأسماء وتارة فى الأفعال وهذا لا نظير له فى العربية» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۱۲۹-۱۲۸)

ارکان مورد اعتماد در نقد

ابن هشام در نقد آراء نحویان به اصولی استناد می کند که اولاً بیشتر نحویان به آن اعتقاد دارند و ثانیاً این اصول منطقی به نظر می آیند:

- سماع: ابن هشام در مبحث امتناع خبر لیس با تایید نظر نحویان کوفی مبنی بر عدم تقدم خبر لیس بر اسم و فعل به سماع استناد می کند و می گوید: «لأنها لم يسمع مثل: ذاهبا لست» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۲۲۹)

و در مبحث «ما» مصدریه در رد کسانی که معتقدند اسم به منزله «الذی» است می گوید: «ویرد على هذا القول أنه لم يسمع: «عجبنى ما قمته و ما قعدته» و لو صح ما ذكر لجاز ذلك» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۸۴)

- قیاس: ونیز در همان مبحث امتناع تقدم خبر لیس علاوه بر سماع از قیاس نیز مدد می گیرد و می گوید: از آنجا که لیس مانند عسی فعل جامد است و خبر عسی به اتفاق نحویان بر آن مقدم نمی شود، نتیجه می گیریم تقدم خبر لیس بر اسم و فعل ممتنع است.

نقد ابن هشام بر آراء نحویان در کتاب قَطْرُ النَّدى

ابن هشام در مبحث بناء و اعراب «امس» بعد از آن که حالات مختلف آن را با ذکر مثال بیان می کند می گوید: برخی نحویان آن را در حالت رفع معرب، و علامت اعراب آن را ضمه، و برخی در حالت جر و نصب مبنی بر کسر می دانند. سپس نظر زجاجی را مورد نقد قرار می دهد و می گوید: وزعم الزجاجی أن من العرب من یبني أمس علی الفتح وأنشد علیه قوله: «مذ أمسا» وهو وهم، والصواب ما قدمنا من أنه معرب غیر منصرف وزعم بعضهم أن أمسا فی البيت فعل ماض وفاعله مستتر والتقدير: «مذ أمسی المساء» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۴۹)

در مورد اختلاف نظر نحویان پیرامون کلمات «نعم، بئس، عسی، و لیس» ابتدا نظر هر یک را این چنین بیان می کند: فراء و گروهی از نحویان کوفه بر این عقیده اند که نعم و بئس اسم اند و دلیل آنها دخول حرف جر بر آنهاست، مانند: فذهب الفراء وجماعة من الکوفیین إلی أنهما اسمان واستدلوا علی ذلك بدخول حرف الجر علیهما فی قول بعضهم وقد بشر بئنت «والله ما هی بنعم الولد» وقول آخر وقد سار إلی محبوبته علی حمار بطيء السیر «نعم السیر علی بئس العیر» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۶۲)

فارسی و ابوبکر بن شقیر معتقدند «لیس» حرف نفی است، کوفیان و ابن سراج معتقدند «عسی» حرف ترجی است. ابن هشام بعد از ذکر آراء مختلف نظر خود را اینچنین بیان می کند و می گوید: چهار کلمه مورد نظر فعل اند چون به آخر آنها «ت» تالی تانیث ساکن متصل می شود. و استدلال کوفیان را چنین پاسخ می دهد. «وأما ما استدلت به الکوفیون فمؤول علی حذف الموصوف وصفته وإقامة معمول الصفة مقامها والتقدير ما هی بولد مقول فيه نعم الولد ونعم السیر علی عیر مقول فيه بئس العیر فحرف الجر فی الحقيقة إنما دخل علی اسم محذوف كما بینا» (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۶۴)

در مبحث حرف به چهار کلمه «إذما، مهما، ما المصدرية و لما الرابطة» اشاره می کند و می گوید در اسم یا حرف بودن این کلمات بین نحویان اختلاف نظر وجود دارد؛ سیبویه «إذما» را حرف به منزله «إن» شرطیه می داند مبرد و ابن سراج و فارسی آن را اسم و ظرف زمان می دانند و دلیل آنها این است که «إذ» قبل از این که با ما ترکیب شود اسم بود و اصل عدم تغییر است پس بعد از ترکیب نیز اسم است. پاسخی که به این دلیل داده شده

است این است که: تغییر حقیقتاً انجام شده است چون «إذ» بر ماضی دلالت می‌کرد و «إذما» بر مضارع دلالت می‌کند. پس تغییر در معنا ایجاد شده است و می‌تواند در نوع کلمه نیز ایجاد شود. ابن هشام می‌گوید: این پاسخ جای بحث دارد که در این مختصر نمی‌گنجد. (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۷۷) البته این مورد از مواردی است که ابن هشام نظرات مختلف را موازنه می‌کند ولی نظر خود را صریح بیان نمی‌کند.

در باره «مهما» جمهور نحویان بر این گمانند که «مهما» اسم است و دلیل آنها آیه شریفه «مهما تاتنا به من آیه» است که ضمیر «ه» در «به» به مهما بر می‌گردد و ضمیر فقط به اسم بر می‌گردد. ابن یسعون و سهیلی گمان کرده‌اند حرف است و به قول زهیر استناد کرده‌اند:

ومهما تكن عند امرئ من خلیقة
وإن خالها تخفی علی الناس تعلم

می‌گویند در این بیت «خلیقة» اسم تکن و «من» زائد است پس چون در تکن ضمیری مستتر نیست «مهما» محلی از اعراب ندارد چون اگر محلی از اعراب داشت باید مبتدا می‌بود و مبتدا نمی‌تواند باشد چون رابطی در جمله بعدی نیست که به آن برگردد و چون ثابت شد که محلی از اعراب ندارد پس حرف است. (ابن هشام، ۱۹۹۴: ۸۱-۷۷)

۴. نقاط قوت کتاب شرح قطر الندی و بل الصدی

- ۱- ایجاد روحیه پژوهشگری در دانشجویان که لازمه یک کتاب دانشگاهی است و سبک استدلالی ابن هشام در نقد و بررسی دیدگاه‌های علمای نحو، جهت تحقق هدف تخصص پروری مثمر است.
- ۲- وجود تمرین‌های عملی، یعنی تجزیه و ترکیب ۱۵۰ بیت در کنار آیات بسیاری از قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (ص) برای دستیابی به اهداف مورد نظر که امری ضروری به نظر می‌رسد.
- ۳- از آنجا که دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای رشته‌های زبان و ادبیات عربی، زبان و ادبیات فارسی، الهیات با گرایش‌های مختلف آن، مستلزم داشتن سطح علمی متناسب ورود به این دوره‌ها است، کتاب قطر الندی می‌تواند در رساندن دانشجویان عزیز به سطح علمی مورد نیاز، نقش مؤثر و اساسی داشته باشد و هدف‌های آموزشی مد نظر را تامین کند.
- ۴- استفاده زیاد از آیات قرآن کریم و بهره‌گیری از احادیث و روایات.
- ۵- بررسی و نقد آراء نحویان.

۶- بیان وجه تسمیه برخی اصطلاحات نحوی. ابن هشام در برخی مباحث نحوی به بیان ارائه نکات ضروری وجه تسمیه آن می‌پردازد. به عنوان نمونه در وجه تسمیه اصطلاح تعلیق می‌گوید: این اصطلاح مانند واژه (المراة المعلقة) است، یعنی زنی که نه با شوهرش زندگی می‌کند و نه طلاق گرفته است، چون افعال قلوب در حالت تعلیق در لفظ عمل نمی‌کنند ولی در محل عمل می‌کنند.

نقاط ضعف کتاب شرح قطرانندی و بل الصدی

- ۱- کتاب فاقد عنوان‌های فرعی است حال آنکه وجود این عنوان‌ها برای آسان کردن موضوعات و جلوگیری از تداخل و تراکم مطالب، ضروری است، مانند: تعریف کلمه، اقسام کلمه، علامات اسم و البف ضعف مذکور در پژوهش حاضر رفع شده است.
- ۲- عدم ذکر مرجع آیات قرآن کریم که البته در چاپ اخیر حاشیه محی الدین عبدالحمید این نقص بر طرف شده است.
- ۳- ذکر احادیث غیر مشهور و گاهی غیر معتبر. البته در پژوهش حاضر سعی شده است از احادیث معتبر ائمه اطهار علیهم السلام و فرمایشات امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه استفاده شود.
- ۴- ذکر اشعاری در مدح خاندان بنی امیه و
- ۵- ضعف علمی متن در استناد به نظرها و قراءت‌های قرآنی ضعیف در برخی موارد.
- ۶- تقدیم تقسیم بر تعریف در برخی موارد، مانند: اقسام فعل و

۵. نتیجه گیری

حاصل آنکه ابن هشام با تألیف کتاب قطر الندی و بل الصدی با توجه به حجم اندک آن، باب تجزیه و تحلیل آراء نحویان را گشود و بدون آنکه نسبت به افراد و گروهی خاص تعصب بورزد، نظریه‌های آنان را دقیق و نقادانه بررسی و با استناد به دلایل عقلی و نقلی مزیت‌ها و نواقص هر یک را برشمرده و با این کار طرحی در عرصه پژوهش، ارائه، تطبیق، بیان و تعلیم مسائل صرفی و نحوی در انداخته است. بی تردید ابن هشام با خلق این اثر، نقش عظیمی در تاریخ صرف و نحو عربی و تحول و پیشرفت و احیای آن داشته است. وی در فهم، بررسی، مقایسه، استنباط و بیان مسائل و قضایای صرفی و نحوی، از شیوه‌ها و اسلوب‌های بدیع و منحصر به فرد خود استعانت می‌گیرد و بدون شک از نحویان برجسته و میرزی است که با احاطه کامل بر گنجینه‌ی نحوی دانشمندان بزرگ پیش از

خود تحولی شگرف در شیوه‌های فهم، ارائه و تعلیم مطالب نحوی ایجاد نموده است. ولی این کتاب علی‌رغم ویژگی‌های خاص و نقاط قوتی که دارد کاستی‌هایی نیز دارد؛ از جمله ابهاماتی که بسیاری از دانشجویان عزیز را در یادگیری با مشکل مواجه ساخته است و شرح و ترجمه آن به زبان فارسی ضروری می‌نماید و نگارنده به یاری خداوند متعال این مهم را به عهده گرفته و در شرف اتمام آن می‌باشد.

منابع

قرآن کریم

- ابن عقیل، عبدالله (۱۳۶۷) شرح ابن عقیل، تهران، انتشارات احمدی.
- ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف (۱۹۹۴م-۱۴۱۴ه.ق) شرح قطر الندی و بل الصدی، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصرية.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان (۱۹۷۹م) بغیة الوعاة، بیروت، دارالفکر.
- شوقی ضیف (بی تا) المدارس النحویة، قاهره، دارالمعارف.
- عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۴ه.ق/۱۹۹۳م). الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة، بیروت، دار الجیل.
- عکاوی، رحاب خضر (۱۹۹۷م) موسوعة عباقرة الاسلام فی النحو و اللغة و الفقه، بیروت دار الفكر العربی.
- عمر فروخ (۱۹۸۹م). تاریخ الادب العربی، بیروت، دار العلم للملایین.